

مقایسه زندگی و شعر امیلی دیکنسون و فروغ فرخزاد

دکتر بهادر باقری
استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران
(از ص ۱۱۱ تا ۱۳۲)

چکیده:

امیلی دیکنسون از نامدارترین و تأثیرگذارترین شاعران آمریکایی از سده نوزدهم میلادی تاکنون است. او را بانی مدرنیسم در شعر غرب دانسته‌اند. مطالعه زندگی و شعر دیکنسون و فروغ فرخزاد، وجوه اشتراک و تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای را پیش روی خواننده می‌نهد که بررسی زمینه‌ها و آثار این وجوه، ضمن ایجاد آشنایی ژرف‌تر با این دو هنرمند، نحوه نگرش آن دو نسبت به زندگی، عشق، مرگ، هنر و دیگر مفاهیم اصیل و مهم بشری را نشان می‌دهد. در این مقاله به بررسی مشترکات و تفاوت‌های شعر و زندگی این دو شاعر جریان‌ساز و صاحب سبک نوگرا پرداخته‌ایم. این کار در حوزه ادبیات مقایسه‌ای (Contrastive Literature) قرار می‌گیرد.

واژه‌های کلیدی: امیلی دیکنسون، فروغ فرخزاد، ادبیات مقایسه‌ای، شعر معاصر ایران، شعر آمریکا.

مقدمه:

اخوان ثالث (ص ۱۴۳-۱۸۶) در تکوین صورت و محتوای شعر نیمایی، چند عامل را دخیل می‌داند از جمله: گاتها، ارجوزه‌ها، شکل‌های مستزاد، بحر طویل، ترانه‌های محلی و... و سپس می‌افزاید:

«با آنکه در تأثر نیما از فرنگان، اصرار بسیار و جزم مبالغه‌آمیزی ندارم، اما سهم تأثیر شعر و ادب فرانسه - یا عموماً فرنگ - را البته در جهات دیگر شعر و تحولات هنر نیما در خصوص وزن، امری مسلم می‌دانم.»

دکتر شفیعی کدکنی (ص ۶۷) نیز در کتاب "ادوار شعر فارسی"، تأثیرپذیری شاعران معاصر از شعر غرب را یادآوری کرده است. برای نمونه در تشریح و تحلیل اوضاع ادبی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۰ نوشته است:

«علاوه بر نشر مجله‌های ادبی مثل سخن و صدف و مجلات متعدد دیگر و...، چند نفر از شعرای اروپایی - که دارای اهمیت هستند - بر شعر این دوره تأثیر گذاشتند، از جمله تی. اس. الیوت شاعر معروف آمریکایی - انگلیسی قرن بیستم که او را باید از تأثیرگذارترین شاعران انگلیسی زبان در ادبیات ملل غیر انگلیسی زبان به حساب آورد... بیشترین بهره را در این زمینه شاید فروغ گرفته باشد. البته در همین سالها ترجمه شعرهای بودلر و رمبو و الوار و آراگون هم نشر یافت و تأثیر خاص خود را بر جای گذاشت. کسی نمی‌تواند تشابه لحن شعرهای عاشقانه شاملو را با شعرهای عاشقانه آراگون انکار کند.» (ری: فهرست اعلام)

دکتر رضا براهنی نیز در کتاب "طبلا در مس"، تأثیرپذیری شاعران نیمایی از شعر غرب را بخوبی کاویده و نشان داده است. منوچهر آتشی بر آن است که:

«بعد از کودتای ۲۸ مرداد و حدوداً از اواخر دهه ۱۳۲۰ تا دهه ۱۳۳۰، وقتی نسل ما وارد عرصه ادبیات شد، شعرهای انگلیسی و بخصوص فرانسوی ترجمه می‌شد و ما آنها را مطالعه می‌کردیم... فروغ هم طبعاً عضو همین گروه بود. ضمن

اینکه بعد از آشنایی با گلستان، زبان خارجی را بیشتر یاد گرفته بود و مطالعه می‌کرد. فکر می‌کنم شعرهای رمبو یا ورلن، روی فروغ هم مثل ما اثر گذاشت.» (صفاریان، ص ۷۷) در کتاب از "مصاحبت آفتاب" نیز خطوط فکری همسان یا تأثیرپذیری سهراب سپهری از شاعرانی چون پل الوار، رابرت فراست، والت ویتمن، وردز ورث، لرمانتوف، بودلر، رمبو و سن فرانسیس، بررسی شده است. (عابدی، ص ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۹۴-۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۴، ۲۴۸)

بی‌شک یافتن چند و چون این تأثیرپذیری‌ها در حوزه شعر معاصر، کار با ارزشی است که هنوز حق آن بخوبی ادا نشده است. در کنار این مطالعات که در حوزه ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) قرار می‌گیرد، کاوش‌هایی روشمند نیز باید در حوزه ادبیات مقابله‌ای (Contrastive Literature) صورت گیرد که نه به تأثیرپذیری ادبیات کشوری از کشور دیگر یا شاعری از شاعر دیگر، بلکه به این موضوع بپردازد که تشابهات و تفاوت‌های زندگی و هنر شاعری در این سوی عالم با شاعری دیگر - احیاناً در سوی دیگر جهان - چیست و آیا در نوع نگرش آنها نسبت به مفاهیم اصلی حیات و نوع بیان آن، نقاط مشترک قابل تأملی وجود دارد یا نه؟ در این مقاله، به مقوله دوم یعنی ادبیات مقایسه‌ای روی آورده‌ایم و به مقایسه و مرور زندگی و شعر امیلی دیکنسون (شاعره قرن نوزدهم آمریکا) و فروغ فرخزاد (شاعره قرن بیستم ایران) پرداخته‌ایم.

خانم امیلی دیکنسون یکی از نامدارترین و تأثیرگذارترین شاعران آمریکایی از سده نوزدهم میلادی تاکنون است. از سال ۱۹۲۰ به این سوی، چهره او در ادبیات آمریکا، خوش درخشیده و توجه اهل ذوق و هنر را بسیار به خود جلب کرده است. در راه شناساندن دیکنسون به جامعه ادبی ایران، دکتر ضیاء موحد در کتاب شعر و شناخت و سعید سعیدپور با ترجمه گزیده نامه‌ها و اشعار او، سهم بسزایی دارند. دقت در حیات و سبک شعری امیلی، نقاط اشتراک و تفاوت‌های فراوانی را بین او و

فروغ نشان می‌دهد و زمینه‌ای مناسب برای بحثی مقایسه‌ای فراهم می‌آورد. ذکر این نکته در آغاز بحث، ضروری می‌نماید که تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، در هیچکدام از منابع مکتوب درباره زندگی و شعر فروغ، ندیده‌ایم که کسی از تأثیرپذیری فروغ از امیلی سخن گفته باشد. فروغ در جوانی به نویسندگان و شاعرانی چون شارل بودلر، آندره ژید و امیل زولا علاقه داشته و در دوره کمال شاعری خود از شاعران دیگری چون الیوت، اریک سیتول، پل الوار و ژاک پره‌ور، بدون تقلید صرف، تأثیرپذیرفته است. (جلالی، ص ۵۸)

با توجه به اینکه درباره فروغ، کتابها و مقالات سودمندی نوشته شده است (به عنوان مثال رک: جلالی؛ صفاریان) و نیازی به معرفی مجدد او نیست، ابتدا به معرفی اجمالی امیلی دیکنسون و سپس به بررسی نقاط اشتراک و تفاوت‌های زندگی و شعر آن دو می‌پردازیم. در خلال بحث و در پایان مقاله نیز برخی از موضوعات مشترک شعری آن دو را مرور می‌کنیم.

الف - امیلی دیکنسون (۱۸۸۶-۱۸۳۰م)

یکی از نامدارترین شاعران معاصر آمریکا، امیلی دیکنسون (Emily Dickinson) است. او را شاعر شاعران، بهترین شاعره، پیشگام نوسرایان، شاعر شگفتی‌ها و... نامیده‌اند (گزیده‌نامه‌ها...، ص ۹). امیلی بیننده دقیق طبیعت و راوی چیره‌دست عواطف انسانی و بانی مدرنیسم در شعر غرب است.

وی در دهم دسامبر ۱۸۳۰ در آمهرست ماساچوست به دنیا آمد. بزرگترین دختر ادوارد دیکنسون - وکیل موفق و عضو مجلس و خزانه‌دار کالج آمهرست بود. کوچکترین عضو خانواده آنان، لاونیا بود که مثل امیلی تا آخر عمر در خانه پدری زندگی کرد و هیچگاه ازدواج نکرد. امیلی ۳۱ ساله بود که شاعر و منتقد نامدار آمریکا توماس ونت ورث هی گینسون (Tomas Wentworth Higginson) در ماهنامه

آتلانتیک در فراخوانی، شاعران جوان را به سرودن شعرهای زنده و پویا و ارسال آنها به مجله خود دعوت کرد. امیلی نامه‌ای کوتاه به همراه چهار شعر خود برای وی فرستاد و نوشت: آقای هی گینسون آیا بیش از این گرفتارید که بگویید شعر من زنده است یا نه؟... اگر فکر می‌کنید این شعرها نفس می‌کشند و فرصت گفتن آن را به من داشته باشید، بی‌درنگ احساس حق‌شناسی خواهم کرد. (مرحد، ص ۱۸۸-۲۳۷)

بی‌شک، این شعرهای شگفت‌آمیزی با معیارها و قالب‌های سنتی شعر و نقد ادبی آن روزگار و ذهن آکادمیک و سنت‌مدار هی گینسون، کوچکترین سازگاری نداشت و این منتقد سنتی نمی‌دانست که شعری را باید با چه معیاری بسنجد و ارزش‌گذاری کند.

هی گینسون به شعر او ایرادهایی گرفت و او را از انتشار آنها برحذر داشت. این رابطه بین امیلی و او، تا آخر عمر شاعر، ادامه داشت. امیلی بزودی یقین پیدا کرد که ذهن هی گینسون نمی‌تواند بدعتها و بدایع شعری او را برتابد. وی ۲۴ سال دیگر زندگی کرد و در این مدت، تنها ده شعر از او بدون نام و اجازه‌اش منتشر شد، در حالی که در آنها دست برده بودند و مطابق عروض سنتی، برای آن اشعار، وزن و قافیه، درست کرده بودند.

امیلی شاعری گوشه‌گیر و خانه‌نشین بود و تنها با نوشتن نامه‌هایی به دوستان و بستگانش، با دنیای بیرون ارتباط برقرار می‌کرد. در سال ۱۸۸۶ در ۵۷ سالگی درگذشت و خواهرش لاوینیا هنگام سوزاندن نامه‌هایش، به صندوقی برخورد که وی را شگفت زده کرد. صندوق، حاوی بیش از ۱۷۰۰ قطعه شعر بود که امیلی، آنها را به ترتیب تاریخ سرودن در جزوه‌های کوچکی نوشته و در ۵۲ پاکت بسته‌بندی کرده بود. چهار سال پس از درگذشت او، مجموعه کوچکی از اشعارش با همکاری هی گینسون به چاپ رسید. از سال ۱۹۲۰ امیلی اندک‌اندک شناخته شد تا اینکه در ۱۹۵۰، دانشگاه هاروارد، همه دست‌نوشته‌ها و حقوق انتشار آثار وی را خرید. در

۱۹۵۵ شعرهایش در ۳ جلد و در ۱۹۵۸ نامه‌هایش نیز در ۳ جلد منتشر شد. (رک: موحّد) شناخت بیشتر امیلی را به بخش‌های بعدی مقاله یعنی بررسی اشتراکات و تفاوت‌های وی با فروغ فرخزاد محول می‌کنیم.

ب - ۱- اشتراکات زندگی امیلی و فروغ

نخستین وجه اشتراک این دو شاعر، زن بودن آنهاست. هر چند امیلی شاعر قرن نوزدهم و فروغ شاعر قرن بیستم است و هر یک در اوضاع جغرافیایی، اجتماعی و تاریخی جداگانه و متفاوتی زیسته‌اند، اما در نگاه نخست با دو شاعر حساس و ژرف‌نگر روبرو می‌شویم که لطافت و حساسیت دید زنانه، به شعرشان تشخص بخشیده و از شعر همگنان جدا کرده است. البته بروز این زنانگی در شعر هر دو به یک گونه نیست و در بخش تفاوت‌ها، به آن خواهیم پرداخت.

تنهایی، وجه مشترک دیگر آنهاست. امیلی ازدواج نکرد و تا آخر عمر در خانه پدری ماند و فروغ نیز پس از ازدواج ناموفق، از شوهر خود جدا شد و یکی از مهم‌ترین موضوعات شعری او تنهایی است.

شاید تنها تر شوم / اگر از تنهایی ام در آیم / به سرنوشت چنان خو کرده‌ام / که آن آرامش دیگر... (گزیده نامه‌ها، ص ۱۳۰)

سلام ای غرابت تنهایی / اتاق را به تو تسلیم می‌کنم / چرا که ابرهای تیره همیشه / پیغمبران آیه‌های تازه تظہیرند (فروغ، ایمان بیاوریم...)

... و دختری که گونه‌هایش را / با برگ‌های شمعدانی رنگ می‌زد، آه / اکنون زنی تنهاست / اکنون زنی تنهاست (نولدی دیگر)

... آیا زمین که زیر پای تو می‌لرزد / تنها تر از تو نیست؟ (ایمان بیاوریم...)

هر دو شاعری بسیار حساس، هوشمند، مهربان و صمیمی‌اند و این ویژگی‌های انسانی در شعرشان تجسم و عینیت پیدا کرده است. فروغ شعر را به دو گونه

فاضلانه و صمیمانه تقسیم می‌کند و وظیفه خود را سرودن اشعار صمیمانه می‌داند. هر دو روایتگر صمیمی‌ترین و واقعی‌ترین تجربه‌های شخصی در زندگی‌اند و در این کار، توفیقی بی‌بدیل یافته‌اند. (جلالی، ص ۱۶۵-۱۷۴)

مرگ اندیشی جزو دغدغه‌های اصلی ذهن و زبان هر دوست. هر دو بویژه پس از شکستی که در عشق متحمل می‌شوند، چشم دل به فراسوی این حیات می‌گشایند و این مرحله جدی و اجتناب‌ناپذیر زندگی را بسیار تأمل‌انگیز و قاطع می‌بینند. با این تفاوت که امیلی، مرگ را مرحله‌گذاری می‌داند که به ابدیت منجر می‌شود و فروغ، ابدیتی ورای این جهان نمی‌بیند و آن را در همین دنیا جستجو می‌کند. در بخش پایانی مقاله، نمونه‌هایی در این زمینه ارائه خواهیم کرد.

در بیست سال اخیر، اقبال همگانی نسبت به شعر امیلی در آمریکا رو به فزونی نهاده و صدها مجموعه، گزیده، مقاله و کتاب درباره او و شعرش نوشته شده است. چنین اقبالی نیز نسبت به شعر فروغ در ایران بسیار چشمگیر است. گزیده‌ها، مقالات، سخنرانی‌ها و اخیراً تهیه نرم‌افزارهای حاوی آثار فروغ، مخاطبان وسیعی را به خود جذب کرده است. اوضاع سیاسی اجتماعی امروز و افزایش اندیشه‌های فمینیستی - حتی از نوع خام و شعاری آن - نیز به این مسأله کمک کرده است.

هر دو بسیار فرهیخته‌اند و عزت نفسی مثال زدنی دارند. بشدت مخالف شهرت و ریاکاری‌اند و از ابتذال زندگی اطراف خود، گریزان. گمنام بودن امیلی در طول چند دهه و بی‌توجهی فروغ به تعریف و تمجیدهای سرشار از افراط و تفریط، گواه این مدعاست. کافی است برای بررسی این موضوع، به دو شعر امیلی و فروغ نظری بینفکنیم:

من هیچ کسم، تو کیستی؟ / تو نیز هیچ کسی؟ / پس ما یک جفت هستیم - حرفی
مزن می‌دانی که طردمان می‌کنند / چه ملال آور است کسی بودن / چه عمومی
است مانند قورباغه / تمام طول روز / نام خود را گفتن / به لجن‌زاری ستایشگر.

(موحد، ۲۰۹)

و این شعر را با شعر طنزآمیز «مرز پرگهر» فروغ مقایسه کنیم که نفرت خود از شهرت و افتخارات کاذب و بی اساس را بخوبی تصویر کرده است:

فاتح شدم / خود را به ثبت رساندم / خود را به ثبت رساندم / خود را به نامی در
یک شناسنامه مزین کردم / و هستی ام به یک شماره مشخص شد / پس زنده باد
۶۷۸ صادره از بخش ۵ ساکن تهران... (فروغ، تولدی دیگر)

هر دو رسالت هنر را بیش از این می دانند که نردبان ترقی و رسیدن به شهرت باشد. امیلی در پاسخ به یکی از نامه های هی گینسون که او را از انتشار شعرهایش بر حذر داشته بود، می نویسد: «اگر شهرت از آن من باشد، نمی توانم از آن بگریزم و اگر نباشد در شکار آن، طولانی ترین روز بر من خواهد گذشت و در پایان، موافقت سگ خود را نیز از دست خواهم داد.» (موحد، ۱۸۹)

ب - ۲- اشتراکات شعر امیلی و فروغ

زندگی و شعر هر دو نشان می دهد که شاعرانی بسیار پویا هستند و آغاز کار و بار شاعری آنها با فرجام آن، بسیار متفاوت است. هر دو هیچگاه به آنچه بوده اند، قانع نبوده اند.

اشعار دیکنسون به چهار بخش قابل تقسیم است، **Life** (زندگی)، **Nature** (طبیعت)، **Love** (عشق) و **Time and Eternity** (زمان و ابدیت) (خانلری، ص ۵۳۸). خوشبختانه امیلی شعرهای خود را براساس تاریخ سرودن، ترتیب داده و سیر تحول فکری او را می توان براحتی جستجو کرد.

فروغ نیز، نمونه اعلاّی تحول و تکامل در زمانی اندک است. فاصله اولین دفتر شعر او "اسیر" و آخرین اثرش "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد"، از نظر زمانی، بسیار اندک و از نظر محتوایی بسیار چشمگیر است. شعرهای اولیه امیلی، متأثر از

دوران جنگ‌های داخلی آمریکا است و آثار آخر عمر او، حرکتی جهش وار را نشان می‌دهند. فروغ نیز در جوانی، توللی، نادرپور و مشیری را استاد خود می‌دانست اما بسیار زود آنها را پشت سر نهاد و به سبک شخصی خویش رسید. (جلالی، ص ۵۷، ۱۵۸) هر دو شاعرانی جریان سازند. امیلی چه در فرم و چه در محتوا، نخستین سنگ بناهای مدرنیسم در شعر غرب را نهاده و طیف وسیعی از شاعران جوان را پیرو سبک و سیاق خود کرده و شاعران مدرنی همچون تدهیوز، سیلویاپالات و ریچارد ویلبر، او را ستوده‌اند. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۹)

فروغ نیز در به کارگیری زبانی زلال، ساده و سهل ممتنع، پیروان فراوانی دارد و در بین شاعران دهه‌های اخیر، قیصر امین پور موفق‌ترین شاعر در پیگیری سبک و سیاق ساده‌سرایی و صمیمانه نوشتن فروغ است (که پرداختن به این موضوع، مجال دیگری می‌طلبد).

موسیقی شعر هر دو حزین و دلنشین است و غم شاعرانه‌ای که در آن جاری است، مخاطب را به احساس والای همدردی می‌رساند. امیلی در شعری گفته است که درد و رنج را دوست می‌دارد چرا که رنج، برای او کاشف زیبایی است و چشم دلش را به آفاقی فراتر از حیات حیوانی می‌گشاید. فروغ نیز جزو معدود شاعرانی است که بین زندگی و شعر - به تعبیر خودش - شعر را بر می‌گزیند و پشت پا به شادیهای سطحی و معمولی زندگی می‌زند. (جلالی، ص ۵۶)

غم امیلی، بیشتر صبغه مذهبی دارد و تحت تأثیر آموزه‌های انجیل و تورات است. هر چند زندگانی او غمبار بود، اما او در خلال این غم دیرباز، چهره سعادت را می‌دید. موسیقی محزون شعر او را شبیه وزن و موسیقی سروده‌های روحانی مسیحی دکتر آیزاک واتس (اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ م) دانسته‌اند. (world poets, p317)

یکی از رازهای موفقیت امیلی و فروغ، پرداختن به مفاهیم و دغدغه‌های ژرف و

اصلی انسان یا مفاهیم اگزستانسیال است. هر دو از پوسته من فردی گذر کرده‌اند و من انسانی را سروده‌اند. موضع هر دو در قبال مفاهیم اصیل انسانی از جمله کلام، هستی، خدا، نیستی، تنهایی، رنج، امید، طبیعت، عشق و... بکر و عینی و ملموس است (سعیدپور، دیکسون از دریچه شعر فارسی، ص ۴۸) و مهم‌تر آنکه، این عکس العمل نشان دادن‌ها بر پایه تجربه‌های شخصی آنهاست، نه تکرار حرف‌ها و یافته‌های دیگران. دستگاه فکری هر دو منظم و قابل احصاست. هر دو از ابتدال زندگی گریزانند و در خلال روزمرگی‌ها، در جستجوی معنی زندگی‌اند.

اما براستی امیلی و فروغ را باید شاعر «عشق» نامید. مهمترین و اصلی‌ترین موتیف مکرر این دو، عشق است. البته تجربه شخصی آنها از عشق یکسان نیست. فروغ در عمر کوتاه خود، فرصت بیشتری داشته است تا عشق، ازدواج، طلاق، مادر بودن و شکست در عشق را تجربه کند و امیلی نیز دوبار پذیرای شکست در عشق شده است. تغزل امیلی، مذهبی و عرفانی و ملایم است و تغزل فروغ، زمینی، ملموس و در بسیاری از موارد اروتیک، غریزی و پرونوگرافیک (Pronographic). سالهای ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۵، اوج آفرینش ادبی امیلی است چرا که در دو ماجرای عاشقانه شکست خورده است. در عین حال، عشق او را افلاطونی دانسته‌اند. (Encyclopedia of world...)

برای نفرت وقت نداشتم چرا که اجل مانع می‌شد / و عمر چنان دراز نبود که من بتوانم / کینه را به پایان برم / برای عشق نیز فرصت نبود / اما از آنجا که باید کاری کرد / پنداشتم زحمت کوچک عشق، ما را بس. (گزیده نامه‌ها، ص ۱۵۴)

وقتی که اعتماد من از ریمان سست عدالت / آویزان بود / ... وقتی که زندگی من دیگر / چیزی نبود جز تیک تاک ساعت دیواری / دریافتم که باید باید باید / دیوانه‌وار دوست بدارم. (فروغ، ایمان بیاوریم...)

نثر هر دو مثل شعرشان زیبا و خواندنی است. نثر امیلی البته شاعرانه‌تر و زیباتر

است. نامه‌های امیلی در سه جلد منتشر شده و به عنوان متنی ادبی و هنری خوانده می‌شود. برخی از نامه‌هایش، حاوی اشعار کوتاه او نیز هست و چون این نامه‌ها، بخش عظیمی از زندگی وی را نشان می‌دهد، بررسی آنها در شناخت روحیات و زوایای پنهان زندگی او بسیار ضروری است. نامه‌های فروغ تماماً گردآوری و چاپ نشده اما از خلال همین مقدار نوشته‌ها در کنار سفرنامه اروپا و متن فیلم نامه «خانه سیاه است» و برخی داستانهای پراکنده‌اش، قدرت او در نویسندگی هویدا می‌شود. دکتر شفیع کدکنی درباره فروغ، جمله مهمی دارند مبنی بر اینکه فروغ، هم دارای بینش هنری است و هم دانش هنری و این دو را مکمل یکدیگر دانسته‌اند و ضعف برخی شاعران معاصر را در فقدان دو مقوله یا یکی از آنها تشخیص داده‌اند. (جلالی، ص ۴۱۰) درباره امیلی نیز این حکم صادق است. هر چند او خود گفته است که پدرش کتابهای فراوانی برای وی می‌خرید و از او می‌خواست که آنها را نخواند، اما شعر امیلی گواه صادقی است که با شاعری فرهیخته و مجرب و دارای نظام ذهنی و ذوقی قابل ملاحظه‌ای مواجهیم. بویژه اطلاعات وسیع او در عرصه آموزه‌های مسیحیت و برداشتهای ملایم و متعادل او از این آموزه‌ها، شعر وی را شکوهی ویژه بخشیده است.

هر دو شاعرانی مرز شکن هستند و قواعد و قوالب سنتی ادبی و نقد ادبی را برناتافته‌اند. امیلی نقادی‌های هی گینسون را «جراحی» می‌نامید و محترمانه آنها را نمی‌پذیرفت و فروغ نیز نه فریب تشویق‌های بیجا را می‌خورد و نه در مقابل نقدهای مغرضانه و غیر علمی، تسلیم می‌شد.

هر دو، خود، بزرگترین منتقد آثار خویش هستند. در آغاز مقاله دیدیم که امیلی هیچگاه شعر خویش را چاپ نکرد و همواره آنها را بازنگری می‌کرد و در کنار هر کلمه، چند کلمه جانشین یادداشت می‌کرد و فروغ نیز، خود را منتقد جدی و بی‌رحم شعر خویش معرفی می‌کرد:

«وقتی به کتاب تولدی دیگر نگاه می‌کنم، متأسف می‌شوم، حاصل چهار سال زندگی، خیلی کم است... از خودم انتظار بیشتری داشتم و دارم... من در مورد کار خودم قاضی ظالمی هستم... من از کتاب تولدی دیگر، ماه‌هاست که جدا شده‌ام... (جلالی، ص ۱۹۶)

و آخر اینکه عنصر اندیشه در کنار عناصر دیگر شعر از جمله تخیل و زبان آهنگین، در شعر هر دو بسیار قوی است. هر دو از فرمالیسم محض گریزانند و آنچه در درجه اول اهمیت قرار داده‌اند، اندیشه است. لاوینیا خواهر امیلی نوشته است: «در خانواده ما او تنها کسی است که برایش اندیشیدن ضروری بود، نمی‌توانست نیندیشد». (موحد، ص ۱۹۱)

ج - ۱ - تفاوت‌های زندگی امیلی و فروغ

محیط زندگی آن دو، با هم تفاوت‌های فراوانی دارد. محیط حیات امیلی، دنیایی بسته و آرام بود. آمهرست در سال ۱۸۴۰، روستایی خواب‌آلود و آرام در یک دره پر آب بود، در حالی که کلیسا و کالج بر آن چتر افکنده بود. امیلی در جماعتی معتقد به تثلیث، تربیت شده بود. اما هیچگاه به کلیسا نپیوست و احتمالاً از سختی و ترشرویی شهر خشمگین بود. کنسرت موسیقی به ندرت وجود داشت و چیزی درباره رقص و یا تئاتر شنیده نمی‌شد. امیلی برای یافتن آرامش یا در تپه‌ها قدم می‌زد یا دوستانش را می‌دید و یا به دنیای کتاب پناه می‌برد. (Encyclopedia of world) اما فروغ در تهران اوایل قرن بیستم زندگی کرده و به بسیاری از شهرهای ایران و دیگر کشورها سفر کرده و دنیای بازتر و متنوع‌تری داشته است.

امیلی ۵۶ سال زندگی کرده (۱۸۳۰ تا ۱۸۸۶م) و فروغ ۳۲ سال (۱۳۱۳ تا ۱۳۴۵ ش / ۱۹۳۴ تا ۱۹۶۶م). هر چند عمر را طول و عرض و عمقی است. و این عمق عمر دو شاعر است که دستاورد هنرشان را به غنیمت آورده، اما مقایسه کلی زندگی

این دو نشان می‌دهد که عمر فروغ با تپش و سرعت بیشتر و زمان کمتر و عمر امیلی به آرامی و یکنواختی و بهره‌کاری بیشتری همراه بوده است. امیلی ۱۷۶۰ قطعه شعر کوتاه دارد و فروغ حدود ۱۱۰ شعر بلند و کوتاه.

امیلی در زمان حیاتش به عنوان شاعر، شناخته نشده بود و شاعری وی پس از مرگش آشکار شد، در حالی که فروغ از دوران نوجوانی، فعالیت هنری خویش را آغاز کرد و تا پایان عمر، حضور فعال و چشمگیری در عرصه مطبوعات، شاعری و فیلم سازی داشت. مسلماً نقد و نظر دیگران در روزگار فروغ، در تغییر و تحول نظر وی نسبت به زندگی و شعر، تأثیر فراوانی داشت در حالی که امیلی، گویی تنها برای دل خود شعر می‌گفت و با آنکه هیچ مخاطبی در روزگار حیات خود نداشت، صرفاً براساس نبوغ و معرفتی که نسبت به فردیت خویش پیدا کرده بود، توانست به چنان سبک عالی شخصی دست یابد و براستی، هنرمند چقدر باید نسبت به حقانیت و درستی سبک و سیاق هنر خویش اطمینان داشته باشد که بی توجه به رد و قبول دیگران، کار خویش را بکند و از آینده این تلاش چندین ساله، بیمناک نباشد.

امیلی شاعری کاملاً مذهبی است. حال آنکه فروغ چنین نیست. در اواسط قرن نوزدهم، آمریکا در بحبوحه یک دسته انقلابات مذهبی مسیحی بود که «بیداری بزرگ» نامیده می‌شد. واعظان مردمی پروتستان، به شهرها می‌آمدند و مردم را به سپردن تعهدی شخصی نسبت به مسیحیت دعوت می‌کردند. «امیلی با افکار پیوریتین‌های اولیه (پاکدینان) نزدیکی دارد، اما با آنکه خانواده‌اش به تثلیث و استقلال کلیسای محلی اعتقاد داشتند و معلمان او در مونت هالیوک، دائماً موعظه‌اش می‌کردند که برای خدمت به خداوند، راهش را انتخاب کند، اما او نمی‌توانست علناً مذهبی‌تر شود. در تمام عمر از لحاظ مذهبی، ناموافق و غیر سنتی باقی ماند و شاید علت اینکه به اصطلاح «مذهبی‌تر» نشد، این بود که همیشه مذهبی بوده است.» (ویگر، ص ۲۴۵-۲۴۷) «سه کتابی که بیش از همه در شعرها و

نامه‌های او بازتاب پیدا کرده‌اند، به ترتیب عبارتند از: انجیل متی، مکاشفات یوحنا ی رسول و سفر پیدایش. (موحّد، ص ۱۹۷)

امیلی به مسأله زندگی دوباره معتقد بود، ولی نه دقیقاً بر مبنای اعتقادات عامه. او مشتاقانه، خصوصی و مستقیم به خدا نامه می‌نوشت. دنیای جدید پیوریتین (پاکدین)، در وجود او چشمی دقیق باز کرده بود به رنگ‌های محلی و عشقی به درون‌گرایی و تجزیه و تحلیل خویشتن. اشعار او حرکتی سریع و ماهرانه دارد و مثل آثار بودایی زن (Zen buddist) مربوط به جوهریاهستی مطلق است. (world poets, p317) اما فروغ با آنکه در شعرش رگه‌هایی از ایمان، دعا، درد دل کردن با خدا و اعتقاد به اینکه «پرنده غمگینی که از دلها گریخته ایمان است»، به چشم می‌خورد، شاعری مذهبی نیست. امیلی شاعری آسمانی است و فروغ، شاعری زمینی. از این نظر امیلی، شبیه سپهری است و مقایسه امیلی با سپهری، مجالی دیگر می‌طلبد.

هرگز با خدا سخن نگفتم / از بهشت دیدار نکرده‌ام / از جایش اما چنان یقین دارم / که گویی نقشه‌اش را دیده‌ام. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۲۵۸)

هرگز آرزو نکرده‌ام / یک ستاره در سراب آسمان شوم / یا چو روح برگزیدگان / همنشین خامش فرشتگان شوم / هرگز از زمین جدا نبوده‌ام / با ستاره آشنا نبوده‌ام / روی خاک ایستاده‌ام / از دریچه‌ام نگاه می‌کنم / جز طنین یک ترانه نیستم / جاودانه نیستم. (فروغ، تولدی دیگر)

ج - ۲ - تفاوت‌های شعر امیلی و فروغ

زن بودن امیلی در خلال شعرهایش پنهان است و از این جهت بیشتر به پروین اعتصامی شباهت دارد تا فروغ. اما فروغ چنانکه می‌دانیم، آغازگر شعر زنانه در ایران است. هر چند، او خود این مسأله را نمی‌پذیرفت و بر آن بود که نمی‌خواهد عمداً زنانه شعر بگوید بلکه چون زن است، نوع نگاه و دریافت او نیز طبعاً زنانه

است. (جلالی، ص ۱۷۴) ظاهراً از خلال شعرها و نوشته‌هایش و نقد و نظر دیگران درباره وی، چنین بر می‌آید که نوع محیط زندگی امیلی، فرصت کافی برای بروز زنانگی او فراهم نیاورده است و معنویت و روحانیت حاکم بر روح و حیات او، چندان مجال برای شکوفایی جسم و جان زمینی او باقی نگذاشته است.

با اندکی کاوش در می‌یابیم که امیلی شاعر یقین است و فروغ شاعر تردید. پس امیلی، شاعر گزاره‌های خبری است و فروغ، شاعر گزاره‌های پرسشی. البته هر دو جستجوگرند و سیری ناپذیر، فروغ، چندان به دنبال چیزی خاص نمی‌گردد، بلکه برای او نفس تجربه‌های متنوع و رنگارنگ زندگی، مهم است. برای او رفتن، همان رسیدن است.

شعرهای امیلی، اسم و عنوانی ندارند، در حالی که اکثر شعرهای فروغ، دارای عنوانند. امیلی، مجردترین تجربه‌های انسانی را سروده است و فروغ، عینی‌ترین و این جهانی‌ترین آنها را.

امیلی شاعر ایجاز است و فروغ شاعر اطناب. البته ایجاز و اطنابی بجا و بایسته. با خواندن شعر امیلی، متوجه فضاهای خالی زیادی می‌شویم که گاهی وهم‌انگیز و غافلگیرکننده است و خواننده باید خود، آن فضاها را پر کند و یا به تأویل آنها پردازد و بهترین شعرهای او، تأویل پذیرترین آنهاست، در حالی که شعر فروغ، صریح و مستقیم و شفاف و پراست و تکلیف خواننده با آن، روشن.

امیلی شاعر پوشیدگی است و فروغ شاعر عریانی:

گوهری در انگشتانم گرفتم / روزگرم بود و ملال آور / گفتم: نگاه خواهد داشت /
بیدار شدم و انگشتان امینم را سرزنش کردم / گوهر از دست رفته بود / و اکنون تنها
چیزی که دارم / خاطره‌ای است ارغوانی (گزیده‌نامه‌ها، ص ۸۶).

من عریانم عریانم عریانم / مثل سکوت‌های میان کلام‌های محبت، عریانم /
وزخم‌های من همه از عشق است / از عشق، عشق، عشق. (فروغ، ایمان بیاوریم...)

هر دو طبیعت گرایند اما نگاه امیلی به طبیعت، نگاهی ملکوتی است یا به تعبیر دیگر، او در آینه ناسوت، ملکوت را به تماشا می‌نشیند، اما طبیعت برای فروغ، طبیعت همین جهانی، ملموس و فانی است و معتقد است که «ابدیت عبارت از تداوم انسان است در گیاه، گل و حیوان - البته نه مسخ یا تناسخ».

جاودانه گرامی باد آن درخت / که سبب سرخش به زمستان / دیروز به صبحانه فراخواند / دو جبرئیل را از آسمان / نامشان در کتاب طبیعت / «سینه سرخ» آمده بود - پدر و پسر / آری فرشتگان چنین فروتن‌اند / تا از آوازه در نهان باشند. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۳۱۲)

من از گفتن می‌مانم / اما زبان گنجشکان / زبان زندگی جمله‌های جاری جشن طبیعت است / زبان گنجشکان یعنی بهار. برگ. بهار / زبان گنجشکان یعنی نسیم. عطر. نسیم. / زبان گنجشکان در کارخانه می‌میرد. (فروغ، تولدی دیگر) و فروغ به طبیعت نیز مادرانه می‌نگرد:

من خوشه‌های نارس گندم را / به زیر پستان هایم می‌گیرم / و شیر می‌دهم. امیلی شاعری کاملاً درونگرا (introvert) و فروغ شاعری برونگرا (Extrovert) است. امیلی اهل سیر در انفس است و فروغ سیر انفس را با سیر آفاق در آمیخته است. شعر امیلی به ندرت به مسائل اجتماعی و یا سیاسی می‌پردازد، اما فروغ یکی از اجتماعی‌ترین و سیاسی‌ترین شاعران معاصر است. فروغ صدای عصر خود است و امیلی صدای جامعه کوچک و منزوی بیرونی و دنیای بزرگ درون خویش است.

هر دو درد جاودانگی دارند، اما امیلی جاودانگی را در آن سرای می‌جوید و فروغ در همین دنیا. امیلی سرشار از امید و احساس خوشبختی و مثبت‌گرایی است و فروغ لبریز از نومیدی و واقع‌گرایی. بعد رئالیسم اجتماعی فروغ، چنان قوی است که هم زیبایی‌ها و هم زشتی‌ها را می‌بیند و اگر به بیان ناهنجاریهای فردی و

اجتماعی می‌پردازد، قصد توهین و تنبیه و تمسخر ندارد، بلکه با دلسوزی و احساس مسئولیت، بر بیدی انسانهای ناتوان و بی‌تقصیر، مویه می‌کند.

انگار صدقه‌ای ناچیز خواسته باشم / و در دستان دراز شده‌ام / غریبه‌ای
سلطنتی نهاده باشد / و من مبهوت برجا ایستاده‌ام / گویی از شرق پرسیده‌ام: آیا
برای من طلوعی هست؟ / و او جدار کبود فلق را کنارزند / و آواری از سپیده دم را
بر سرم بریزد. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۱۱۶)

آه ای صدای زندانی / آیا شکوه یأس تو هرگز / از هیچ سوی این شب منفور /
نقبی به سوی نور نخواهد زد؟

من به نومیدی خود معتادم... (فروغ، تولدی دیگر)

مردم / گروه ساقط مردم / دلمرده و تکیده و مبهوت / در زیر بار شوم
جسد هاشان / از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند / و میل دردناک جنایت / در دست
هایشان متورم می‌شد.

و این جهان به لانه ماران مانده است / و این جهان پر از صدای حرکت پاهای
مردمی است / که همچنان که تو را می‌بوسند / در ذهن خود طناب دار تو را
می‌بافند. (فروغ، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم...)

امیلی شاعر «رازداری» است و فروغ شاعر «افشاگری»
امیلی شاعر "تسلیم" است و فروغ شاعر "عصیان و فریاد".

د - برخی مفاهیم مشترک شعر امیلی و فروغ

مسلم است که مفاهیم مشترک در شعر بسیاری از شاعران دیده می‌شود و اصولاً
مفاهیم اصیل، محدودند و نوع بیان است که به اثر هنری، ارزش ویژه می‌بخشد. اما
در شعر این دو شاعر، مفاهیم مشترک با زاویه دید و بیان بسیار نزدیک به هم، بسیار
دیده می‌شود که قابل توجه و تأمل است. برای مثال، برخی از آنها را مرور می‌کنیم:

۱- زندگی من پیش از پایان، دوبار پایان یافت / اکنون باید دید / آیا جاودانگی،
حادثه سومی را هم / برای من آشکار خواهد کرد؟ / چه عظیم چه یأس آور / تصور
آنچه بر من گذشت / جدایی، تنها چیزی است که از بهشت می دانیم / و تنها چیزی
که از جهنم می خواهیم. (گزیده نامه‌ها، ص ۳۴۴)

و این منم زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین.
... من سردم است و انگار هیچوقت گرم نخواهم شد.

... سلام ای غرابت تنهایی / اتاق را به تو تسلیم می کنم (فروغ، ایمان بیاوریم...)

۲- پيله ام تنگ می شود / از رنگ ها کلافه ام / من در تمنای هوایم (گزیده نامه‌ها،

ص ۲۶۴)

تمام روز در آینه گریه می کردم / بهار پنجره ام را به وهم سبز درختان سپرده بود /
تنم به پيله تنهایی ام نمی گنجید.

... من از سلاله درختانم / تنفس هوای مانده ملولم می کند. (فروغ، ایمان بیاوریم...)

۳- **A word is dead / when it is said / some say.**

I say it just / Begins to live / That day (گزیده نامه‌ها، ص ۲۷۳)

تنها صداست که می ماند. (فروغ، ایمان بیاوریم...)

۴- از دست دادنت خوشتر است / از بودن همه دل هایی که شناخته ام /
تهیدستی هر چند مشقت است / من اما شبنم را داشته ام. / خزر را پهنه هایی است
از شن زار / و پهنه های دیگر از دریاست / بدون آن کرانه بایر / خزری در کار نیست.

(گزیده نامه‌ها، ص ۳۴۶)

شاید پرنده بود که نالید / یا باد در میان درختان / یا من که در برابر بن بست قلب
خود / چون موجی از تأسف و شرم و درد / بالا می آمدم / و از میان پنجره می دیدم
که آن دو دست، آن دو سرزنش تلخ / و همچنان دراز به سوی دو دست من / در
روشنایی سپیده دمی کاذب / تحلیل می روند و یک صدا که در افق سرد / فریاد زد:

خدا حافظ (فروغ، تولدی دیگر)

۵- اگر زنده نبودم سینه سرخ‌ها که آمدند / به آنکه کراوات سرخی دارد، خرده
نان یاد بودی بده / اگر نتوانستم از تو تشکر کنم / زیرا که در خواب هستم / خواهی
دانست که در تلاش آنم / با لبی از سنگ خارا. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۲۲۲)

- من سردم است و می‌دانم / که از تمامی اوهام سرخ یک شقایق وحشی / جز
چند قطره خون / چیزی به جا نخواهد ماند...

- پرواز را به خاطر بسپار، پرنده مردنی است...

- دستهایم را در باغچه می‌کارم / سبز خواهم شد / می‌دانم می‌دانم (فروغ، تولدی

دیگر)

۶- زن به درخواست مرد برخاست / بازیچه‌های عمرش را فرو گذاشت / تا
وظایف پرافتخار زن و همسر را برعهده بگیرد... / درد دلش ناگفته ماند / چون دریا
که مروارید و خزه را می‌پرورد / اما فقط خود می‌داند / که در کدام ژرفایش جا
دارند. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۲۲۲)

- حرفی به من بزن / آیا کسی که مهربانی یک جسم زنده را به تو می‌بخشد / جز
درک حس زنده بودن از تو چه می‌خواهد؟ / حرفی به من بزن / من در پناه پنجره‌ام /
با آفتاب رابطه دارم. (فروغ، ایمان بیاوریم...)

۷- تکاپوی درون خانه / در صبح پس از مرگ / با ابهت‌ترین کارها / در سراسر
دنیاست / خانه تکانی قلب / و کنار نهادن عشقی / که دیگر نمی‌خواهیم / تا ابد نثار
کنیم. (گزیده‌نامه‌ها، ص ۲۶۰)

آرامش جاودانه می‌خواهم
آسایش بیکرانه می‌خواهم
بگذشتن از آن ستیزه‌جو خوشتر

از بیم و امید عشق رنجورم
بر حسرت دل دگر نیفزایم
پا بر سر دل نهاده می‌گویم

یک بوسه زجام زهر بگرفتن / از بوسه آتشین او خوشتر

(فروع، اسیر)

۸- نردبانی نمی خواهد پرنده جز آسمان / که در آن بال بگشاید / یا چوب دلگیر رهبری / که سرودنش را به نظم آورد: / ابزارهای سعادت اندکند / چنانکه مسیحا می گوید: به سوی من بازآ! / وینک نسیمی که کروبیان در آن در وزش اند. (گزیده نامه ها، ص ۳۷)

پرنده از لب ایوان پرید، مثل پیامی پرید و رفت / پرنده کوچک بود / پرنده فکر نمی کرد / پرنده روزنامه نمی خواند / پرنده قرض نداشت / پرنده آدم ها را نمی شناخت / پرنده روی هوا / و بر فراز چراغ های خطر / در ارتفاع بی خبری می پرید / و لحظه های آبی را / دیوانه وار تجربه می کرد / پرنده، آه، فقط یک پرنده بود. (فروع، تولدی دیگر)

۹- دورترین تندی که شنیدم / نزدیک تر از آسمان بود / و همچنان در غرش است، هر چند ظهرهای داغ / گلوله هایش را بر سرم فرو بارند / آذرخشی که پیش از آن آمد / هیچ کس را جز خودم نسوخت / من اما آن صاعقه را / به سراسر عمرم نخواهم فروخت. (گزیده نامه ها، ص ۱۸)

- چگونه روح بیابان مرا گرفت / و سحر ماه زایمان گله دورم کرد / چگونه ناتمامی قلبم بزرگ شد / و هیچ نیمه ای این نیمه را تمام نکرد! / چگونه ایستادم و دیدم / زمین به زیر دو پایم زتکیه گاه تهی می شود. (فروع، تولدی دیگر)

۱۰- انتشار / حراج ذهن انسان است / کاری چنین زشت را / تنگدستی سزاوار است.

... تاجر لطف الهی باش / اما حاشا روح انسان را / به ننگ سوداگری / رسوا

مکن. (گزیده نامه ها، ص ۲۱۴)

- و روز وسعتی است / که در مخیله تنگ کرم روزنامه نمی گنجد...

همکاری حروف سربی / اندیشه حقییر را نجات نخواهد داد / من از سلاله
درختانم / تنفس هوای مانده ملولم می کند. (فروغ، ایمان بیاوریم...)

نتیجه:

امیلی دیکنسون به عنوان یکی از بزرگترین شاعران بانوی مدرنیسم در غرب و فروغ فرخزاد به عنوان یکی از نمونه‌های صاحب سبک و جریان‌ساز شعر نیمایی، دیدگاه‌های مشترکی نسبت به هستی، عشق، مرگ، هنر و انسان دارند، هر چند در جایی ندیده‌ایم که از تأثیرپذیری فروغ از دیکنسون سخن به میان آمده باشد اما مطالعه زندگی و آثار این دو شاعر بزرگ، اشتراکات و اختلافات قابل ملاحظه‌ای را فراروی خواننده می‌نهد که از جهت ادبیات مقایسه‌ای، قابل بررسی و توجه است.

منابع:

- ۱- اخوان ثالث، مهدی، بدعتها و بدایع نیمایوشیج.
- ۲- براهنی، رضا، طلا و مس،
- ۳- جلالی، بهروز، جاودانه زیستن در اوج ماندن، چاپ اول، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۲.
- ۴- خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات جهان، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.
- ۵- سعیدپور، سعید، از شکسپیر تا الیوت، تهران، آتیه، ۱۳۷۷.
- ۶- سعیدپور، سعید، دیکنسون از دریچه شعر فارسی (مصاحبه)، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۴۴، خرداد ۱۳۸۰، صص ۴۸-۵۳.
- ۷- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)، چاپ اول، تهران، سخن، ۱۳۸۰.
- ۸- صفاریان، ناصر، آیه‌های آه (ناگفته‌هایی از زندگی فروغ فرخزاد)، چاپ اول، تهران، نشر روزنگار، ۱۳۸۱.

- ۹- عابدی، کامیار، از مصاحبت آفتاب، نشر ثالث و یوشیج، تهران، ۱۳۷۹.
- ۱۰- فرخزاد، فروغ، دیوان، چاپ اول، تهران، مروارید، ۱۳۷۱.
- ۱۱- گزیده نامه‌ها و اشعار امیلی دیکنسون، ترجمه سعید سعیدپور، چاپ اول، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۹.
- ۱۲- موحد، ضیاء، شعر و شناخت، چاپ اول، تهران، مروارید، ۱۳۷۸.
- ۱۳- ویگر، ویلیس، تاریخ ادبیات امریکا، ترجمه حسن جوادی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.

14- World Poets (the scribner writers series) Volume 1. Editor in chief Ron padgett, charles Scribner's Sons, New York, 2000.

15- Encyclopedia of world Biography the Mc Ghan Hill, 1973.